بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری

جلسة هفتم

۲‍/۰۷/۱۳۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

یک بحث سندی باقی مانده بود. در یکی از این سندهایی که بحث می‌کردیم علی بن حسن بن فضال طریق شیخ طوسی به علی بن حسن بن فضال مورد بحث باید قرار می‌گرفت. در طریق شیخ طوسی به علی بن حسن بن فضال، علی بن محمد بن زبیر واقع هست. اینکه آیا این علی بن محمد بن زبیر ثقه هست یا ثقه نیست، این مورد بحث است. البته عرض کردیم این بحث را مبنای غیر مبنای ما هست، ما چون در طریق به کتب نیاز به بررسی سند را لازم نمی‌دانیم و این کلاً طریق به کتب را بررسی نمی‌کنیم، روی آن مبنا بحث واضح است. ولی روی مبنای آقای خویی که طریق به کتب را لازم می‌داند می‌خواهیم ببینیم بحث را چگونه پیش ببریم.

مرحوم آقای خویی در شرح حال علی بن محمد بن زبیر می‌گویند که این علی بن محمد بن زبیر توثیق نشده. مرحوم علامة بحر العلوم، علی بن محمد بن زبیر را توثیق کرده به یک عبارتی که در شرح حال احمد بن عبدالواحد هست. مرحوم نجاشی در شرح حال احمد بن عبدالواحد فرمودند که احمد بن عبدالواحد بن احمد البزاز می‌گوید و کان قویا اخبرنا بسائرها ... و کان قویا فی الادب قد قرأ کتب الادب علی شیوخ اهل الادب و کان قد لقی ابی الحسن علی بن محمد القریشی المعروف بابن زبیر و کان علوّاً (غلوّاً) فی الوقت.

مرحوم آقای خویی اینجا دارند ثم ان تحمل احمد بن عبدالواحد المتوفی سنة ۴۲۳ الروایة عن علی بن محمد بن زبیر القرشی المتوفی سنة ۳۴۸ علی ما یأتی فی ترجمتی عن النجاشی و الشیخ لا یکون الا فی اوائل شبابه و عنفوانه و هذا معنی قول النجاشی و کان غلوّاً فی الوقت یعنی انّ اللقاء احمد بن عبدالواحد لعلی بن محمد بن زبیر کان فی عنفوان شبابه و لقد ذکر فی ترجمة ابان بن تغلب انّ روایة احمد بن عبدالواحد عن علی بن محمد بن زبیر کان فی سنة موت علی بن محمد بن زبیر و هی سنة ۳۴۸ ... و تخیل بعض عن الکلمة غلوّاً بالعین المهملة و تشدید الواو و انّ الضمیر فی قوله و کان علواً یرجع الی علی بن محمد بن زبیر و هو باطل جزماً و ان الضمائر فی کلام النجاشی ترجع باجمعها الی احمد بن عبدالواحد و ارجاع الضمیر الاخیر الی غیره خلاف ظاهر عبارة جدا و سیرجعی فی مثل هذا الکلام فی ترجمة اسحاق بن الحسن بن بکران.

مرحوم وحید بهبهانی عبارت را علواً خوانده و آن را به علی بن محمد بن زبیر برگردانده و آن را به معنای ان کان علواً فی الوقت یعنی در مراتب عالی از فضیلت و کمال و این چیزها معنا کرده. کان علواً فی الوقت یعنی خیلی در مرتبة بالایی از مقامات، علی بن محمد بن زبیر قرار داشته.

مرحوم آقای خویی اشاره می‌کنند که اوّلاً کان مرجع ضمیرش علی بن محمد قریشی نیست و همان صاحب ترجمه است، چون ضمیرهای قبلی به صاحب ترجمه برگشته. کان قویاً فی الادب قد قرأ کتب الادب و شیوخ اهل الادب و کان قد لقی ابی الحسن علی بن محمد قرشی. می‌گوید این و کان هم مرجع ضمیرش به همان‌ها برگردد. این خیلی چیز روشنی نیست، حالا گاهی اوقات آقایان آن طرفش را می‌گویند می‌گویند الاقرب یمنع الابعد. آن طرفش را اگر کسی این می‌گوید چون آخرین اسمی که اینجا واقع هست ابی الحسن علی بن محمد القرشی معروف بابن الزبیر هست، بگوییم به او برمی‌گردد. خیلی از اینکه از این ضمایر آن هم با این محکمی، جزماً جداً با این تعبیرات چندان لطف ندارد.

اینکه ایشان تفسیر می‌کند و کان غلواً فی الوقت، یعنی در عنفوان شباب بوده و امثال اینها در حاشیة مصحح تنزیه المقال، چاپ جدید تنزیه المقال مصححش مطرح می‌کند که این عبارت به هیچ وجه به معنایی که آقای خویی باحدی الدلالات الثلاث دال نیست. خیلی تعجب است که ایشان چطور عبارت را اینجور آوردند و عبارت را اینجوری معنا کردند.

این مطلب من حدس می‌زنم مرحوم آقای خویی اصل این مطلب ولو با واسطه از سماء المقال مرحوم کلباسی گرفته شده. در سماء المقال مرحوم کلباسی این را غلواء خوانده و به همان معنای عنفوان شباب معنا کرده، ولی توضیحاتی که می‌دهد از توضیحاتش کاملاً مشخص است که هیچ نیازی نیست ما این را غلوا بخوانیم، همان غلواً را می‌شود خواند و معنایی که آقای خویی کردند را از عبارت در آورد. آن توضیحاتی که دارد در بعضی از کلمات رجالیون را معنا می‌کند کلمة غلواء، جلد۲، صفحة ۲۷۵ می‌گوید اقول التحقیق انّ لفظه بالعین غین المعجمة المفتوحة ممدودةً کما هو الحال فی النسخة المعتبرة من النجاشی. حالا ایشان از این نسخة معتبره نقل می‌کنند. و اما معنی فالظاهر انه بمعنی اوّل الشباب کما قال فی الصحاح و الغَلواء و الغُلُو و الغُلواء ایضاً سرعة الشباب باوله. غلو را هم به معنای سرعت و شباب گرفته. و بعد عبارت‌هایی را آورده که در قاموس و غیر قاموس آورده عبارتی از مقامات حریری آورده. آنها همه در مورد غلوا آورده. ولی عبارتی که از صحاح نقل می‌کند غلو را به معنای اوّل شباب گرفته و کأنّ کان غلواً فی الوقت. آقای خویی به نظر می‌رسد که از همین مطلب ولی با تصحیح اینکه کأنّ غلوا در نسخ معتبرة نجاشی نیست و نجاشی عُلواً و امثال اینها هست. عُلواً را ممکن است بگوییم یک نقطه افتاده غلواً بوده آن را ممکن است درست بکنیم. اما اینکه بخواهیم غَلواء بکنیم خیلی سخت است روی همین جهت ایشان اینجوری معنا کرده باشند. این توضیح کلام مرحوم آقای خویی.

در سماء المقال بحث مفصل کرده. یک عبارتی را ایشان آورده خیلی تعجب است که این عبارت را استدلالی کرده که خود عبارت رد معنای ایشان هست. ایشان بعد از اینکه غلواء می‌گوید. فالظاهر ان المراد انه لقی ابی الحسن علیه السلام، علیه السلام اضافی است، مراد ابی الحسن علی بن ابی محمد قریشی است. فالظاهر ان المراد انه لقی ابی الحسن و کان فی اوّل الشباب. این ابی الحسن یعنی علی بن ابی محمد بن زبیر. و یشهد علیه قوله فی ترجمة اسحاق بن حسن بن بکران. همان ترجمه‌ای که آقای خویی هم به آن اشاره کرده. عرض کردم که باید از این عبارت باشد، ادامه‌اش هم همین. من انه کثیر السماع ضعیف فی مذهبه رأیته فی الکوفه و هو مجاور و کان یروی کتاب الکلینی عنه و کان فی هذا الوقت غَلواء فلم اسمع منه شیئاً له کتاب الرد علی الغلات و ان الظاهر ان عدم السماع عنه لشبابه و عدم وصوله الی حد الکمال.

مرحوم کلینی متولد ۳۷۲ است. در این عبارت می‌گوید که من اسحاق بن حسن بن بکران را درک کردم که کان یروی کتاب الکلینی عنه، راوی از کلینی بود و کتاب کلینی را از او نقل می‌کرد. کلینی ۳۲۹ یا ۳۲۸ وفات کرده، تا ۳۷۲ نزدیک چهل و خورده‌ای سال. خود مرحوم نجاشی هم زمانی که او را درک کرده ۱۵ سال روی آن قرار بدهیم، اقلاً ۶۰ سال داشته. ۶۰ سال را می‌شود گفت کان فی عنفوان شبابه و به خاطر اینکه در عنفوان شبابه بود لم اسمع منه. چون خیلی بچه بود. بنابراین از او روایت نکردم. خود این عبارت نمی‌دانم چرا ایشان دقت نکرده به این عبارت. این عبارت را بعضی‌ها استدلال بر آن طرف کردند و همینجور هم هست. و این عبارت دال بر این هست که این. عبارت را مرحوم شوشتری در قاموس الرجال دارد می‌گوید کان علواً فی الوقت، در کلمات دیگران هم هست، در ذریعه آقا شیخ بزرگ هست، در جاهای دیگر هم هست. با یک تفاوت‌هایی در نحوة معطوف. رجال مرحوم علامة بحر العلوم هست. هر کدامشان این عبارت را، همة اینها علواً خواندند ولی مجموعاً اینجوری معنا کردند، می‌گویند که موقعی که احمد بن عبدالواحد، علی بن محمد بن زبیر را ملاقات کرده کان علواً فی الوقت، یعنی مسن بود. عالٍ فی الوقت را به معنای مسن بودن گرفتند یا بعضی‌ها عالٍ فی الوقت را به معنای این گرفتند که روایت کردن احمد بن عبدالواحد از علی بن محمد بن زبیر علو تلقی می‌شد. علو یعنی کم واسطه. کسانی که می‌آمدند از یک پیرمردهایی اخذ حدیث می‌کردند، این اخذ حدیث کردن باعث می‌شده که روایتشان کم واسطه باشد. اشاره به این هست که در آن موقع پیرمرد بوده. به خصوص عبارت دوم اسحاق بن حسن بن بکران با پیرمرد بودن خیلی روشن است. عبارت این می‌شود می‌گوید موقعی که من او را درک کردم پیرمرد بود، کان فی هذا الوقت علواً فلم اسمع منه شیئا، به دلیل پیرمردی توان درس دادن نداشت، لم اسمع منه شیئاً، پیرمرد بود از او حدیث نشنیدم چون پیرمرد بود. حال حدیث نقل کردن نداشت.

بنابراین این کان فی هذا الوقت علوا، یعنی کان طائناً؟؟؟۱۶:۰۵ فی السن و مسن بود. می‌گوید زمانی ابوالحسن علی بن محمد قریشی را نقل کرد که آن پیرمرد بود. این هم هر دو می‌گویند پیرمرد بود و این هیچ ربطی، خیلی عال الشأن بودن و امثال اینها ندارد، این اصطلاح به خصوص عبارت دوم کان فی هذا الوقت علواً فلم اسمع منه شیئاً که آن هیچ ارتباطی ندارد. خیلی آدم بزرگواری بود، فلم اسمع منه شیئاً، اینکه نمی‌شود به آن تفریح کرد.

شاگرد: ۶۰، ۷۰ سال هم سنی نیست که نشود از او روایت نقل کرد، مگر اینکه بیماری داشته باشد.

استاد: نه پیرمرد بود. شاید بیشتر بوده. اقلش ۶۰ سال می‌گفتم. نجاشی نگفته کی رأیته فی الکوفه. رأیته فی الکوفه ممکن است سال ۴۰۰، ۴۱۰ دیده باشد. ۹۰ سالش بوده نمی‌شده ازش اخذ حدیث کرده. حداقل ۶۰ سال را داشته. ۶۰ سال که حداقل هست عنفوان جوان در موردش گفت.

شاگرد:

استاد: آن زمان‌ها اشخاص خیلی مایل بودند که با واسطة کمتر مطالب را اخذ کنند. مرحوم کلینی می‌گوید که من تمایل داشتم از اسحاق بن حسن بن بکران کافی را اخذ حدیث کنیم یک واسطه‌ای ازش، خیلی مهم است یک واسطه‌ای از او اخذ حدیث بکنم. پیرمرد بود، نشد به علت پیرمردی امکان اخذ حدیث نبود. این اشاره یک نوع تأسف و افسوسی که به علت پیرمردی از فیض نقل یک واسطه‌ای از کلینی مرحوم شده.

شاگرد:

استاد: اسحاق بن حسن بن بکران را کار ندارم. بحث علواً را داریم معنا می‌کنیم. آن بحث دیگر است که اسحاق بن حسن بن بکران می‌شود توثیق کرد، نمی‌شود توثیق کرد آنهایش بماند. بحثمان سر علی بن محمد بن زبیر است.

شاگرد: ترجمة احمد بن عبدالواحد آورده بود آنجا چرا؟

استاد: آنجا هم همین را می‌خواهد بگوید. می‌خواهد بگوید ایشان احمد بن عبدالواحد زمانی که علی بن محمد قریشی را درک کرد در پیرمردی او را درک کرده. علی بن محمد بن زبیر زمانی که درکش کرده ۹۴ سالش بوده. در ولادتش دارد، ولادت علی بن محمد بن زبیر، ولی ولادتش می‌گوید، می‌گوید کان یناحظ المأة، ولی جایی دیدم الآن یادم رفته ولادت علی بن محمد زبیر ۳۴۸، می‌گوید ۹۴ سال، و در همان سال فوتش هم ازش اخذ حدیث کرده. می‌خواهد بگوید خیلی مسن بوده. در کتاب‌های عامه هم هست. علی بن محمد بن زبیر با وجود اینکه سنش نود و خورده‌ای سال بوده همان سال افراد از او حدیث شنیدند. در بعضی از چیزهای عامه این مطلب هست. یکی از کسانی که از او در همان سال فوتش حدیث شنیده شیخ مفید است. شیخ مفید در همان حدیث شنیدن اجازة حدیث داشته از علی بن محمد بن زبیر که در امالی شیخ مفید هست.

علی بن محمد بن زبیر آیا این ثقه هست یا ثقه نیست بسیاری از مشایخ ما مثل احمد بن عبدالواحد ازش حدیث نقل کردند، اکثار روایت احمد بن عبدالواحد ازش حدیث نقل کردند. اکثار روایت احمد بن عبدالواحد ممکن است دلیل بر توثیق علی بن محمد بن زبیر تلقی بشود.

حاج آقا اینجا اشکال کردند که نه اکثار روایت در جایی که بحث علو اسناد مطرح است، آنجا دلیل بر وثاقت نیست. اینجا ممکن است به جهت علو اسناد از این علی بن محمد بن زبیر اخذ حدیث کردند. نفس قرب الاسناد بودن یک موضوعیتی دارد و مطلوب هست و افراد علو سند را برایشان مطلوب است. ولی تصور من اینجور نیست. علو سند در علو سند صحیح مطلوب بوده. و الا از یک نفری که نمی‌شناختند همینجوری بروند اخذ حدیث بکنند خیلی مستبعد است. کتاب‌های عامه هم اشاره شده به همین نکته که علو سند صحیح. حاج آقا یک شاهدی می‌آورند، تصورم این نیست که این شاهد تمام باشد. ایشان می‌فرمایند که گاهی اوقات برای اینکه کم واسطه بشود. مرحوم شرف الدین یک دفترچة اجازه‌ای داشت که اشخاصی که اجازه می‌خواستند یک قسمتش را خالی گذاشته بود، آنجا را پر می‌کرد و می‌داد. ثبت الاسناد حاج آقا از مرحوم شرف الدین اجازه گرفته بودند هست. ایشان می‌گوید که از یکی از علمای زیدی، آن طریق خودش را به صحیح بخاری ذکر می‌کند. می‌گوید به صحیح بخاری من طریقی که ذکر می‌کنم یک طریق معمولی ذکر می‌کند بعد می‌گوید و من طریق معمرین، یک طریق با واسطة کمتر، ۱۰ واسطه‌ای است چقدری است نقل می‌کند و بعد یک طریقی که خیلی اعلی سند هم باشد و من طریق الجن ما حدّثنی به شمهروش عن البخاری. شمهروش این صحیح بخاری را از بخاری نقل کرده. وقتی بحث علو سند بود پای جن هم در کار می‌آید. ولی به نظر می‌رسد که این بنده خدا نمی‌خواسته بگوید این جن، جن دروغگویی بوده، جن را دارد توثیق می‌کند، این جن را ثقه می‌دانسته. اینجور نیست که یک جن دروغگوی الکی، از خودش یک حرف در آورده باشد و امثال اینها آنکه فایده ندارد. باید یک جن راستگویی که واقعاً از بخاری مطلب شنیده باشد ولو به عقیدة این راوی، نمی‌خواهیم بگوییم که توثیق آن بنده خدا نسبت به شمهروش کافی هست برای اینکه ما هم شمهروش را ثقه بدانیم. بحث این است این آقایی که از شمهروش دارد نقل می‌کند، شمهروش را ثقه می‌داند. ولو طرق دیگر هم باشد چه فایده‌ای دارد از یک آدم دروغگویی انسان حدیث نقل کند، چه ثمره‌ای دارد. آنکه ثمره دارد قرب اسناد صحیح است. قرب اسناد دروغی به درد نمی‌خورد. کسانی که دنبال قرب الاسناد بودند گاهی اوقات زودباور می‌شدند دیگر چشم می‌بستند و امثال اینها. ولی کسانی مثل احمد بن عبدالواحدی که جزو مشایخ بزرگ ما هستند و امثال اینها، اینها را نمی‌شود گفت که توثیقات اینها به درد نمی‌خورد، اینها الکی رفتند از علی بن محمد زبیر حدیث اخذ کردند.

شاگرد: این واسطه‌ها اگر عدم وثاقتشان دچار مشکلی باشد، واسطة کم باعث بشود که احتمال اشتباه ثبت کم بشود. هرچی آدم‌ها کم بشود احتمال سهو هم کم می‌شود.

استاد: این بحثی که در قرب اسناد هست فرض کنید کتاب کافی را می‌خواهیم نقل کنیم. صحیح بخاری را نه اینکه این شمهروش آمده یک نسخه‌ای از صحیح بخاری آورده، این آقا شروع کرده برای این قرائت کرده. شمهروش اجازة روایت به این آقا داده. خیلی وقت‌ها اینجور نقل کردن‌ها به نحو اجازة روایت هست و الزاماً کاشف از یک نسخة خاصی نیست. بحث سر این است که همان نقل بالاجازه‌اش در جایی مطلوبیت دارد که آن مجیز آدم درستی باشد و الا مجیزی که الکی حرف در می‌آورد اینکه به درد نمی‌خورد. بنده خدایی در مورد یک آقایی می‌گفت که ما با فلانی همسن بودیم، حالا آن آقا برای ادراک مشایخ سنش را بالا برده ما کار نداریم. گاهی اوقات همین طلب علوّ سند افراد غیر ثقه را به یک کارهای عجیب و غریب وادار می‌کرده که کارهایی بکنند. ولی نه افراد ثقه، افراد مورد اعتماد و معتبر اینها بروند از کسی که نمی‌دانند چه شکلی است یا امثال اینها نقل حدیث کنند.

شاگرد:

استاد: می‌گویم از توثیق آن آقا نسبت به جن به درد ما نمی‌خورد، چون غیر عادی است ولی بحث این است که توثیقش می‌کند. آن عقیده‌اش این است که این جن، جن ثقه‌ای است. کسی را که یک آدم ثقه‌ای ازش زیاد روایت می‌کند زیاد روایت کردن یک ثقه از یک نفر به معنای توثیق آن آقاست. حالا توثیق آن آقا اگر توثیق‌های عادی باشد قبول است. می‌خواهیم بگوییم احمد بن عبدالواحد، علی بن محمد بن زبیر را توثیق می‌کرده و این توثیق معتبر است. آن عالم سنی شمهروش را توثیق می‌کرده، ولی توثیقش به درد نمی‌خورد.

علی بن محمد بن زبیر در کتب عامه هم ترجمه دارد و بسیار هم در موردش عبارت‌های چیزی دارند. در سیر اعلام النبلاء در موردش می‌گوید الامام المتقن الادیب. جزو ادبای مهم بوده، شاگرد ثعلب بوده. می‌گوید کان من جلة تلامذة ثعلب. خیلی رویش تکیه می‌کنند، می‌گوید خیلی آدم دقیق النظری بود، نسخه‌هایی که چیز کرده بسیار با دقت آن نسخ را نسخه‌برداری کرده بوده. در انباه الروات سیوطی هم شرح حال علی بن محمد زبیر هست.

خطیب بغدادی توثیقش می‌کند. این توثیقاتی که عامه می‌کند با توجه به اینکه علی بن محمد زبیر گرایشات شیعه داشته. در عامه یک سری احادیثی شیعه در مدح امیر و امثال اینها را از علی بن محمد بن زبیر نقل کردند. روایتش از علی بن حسن بن فضال را در همان کتاب‌های عامه هم به آن تصریح شده. اینجور اشخاص مثل علی بن محمد بن زبیر اگر یک کوچک‌ترین نقطة ضعفی داشته باشند با اینکه یک نوع گرایشات، نمی‌دانم شیعه حساب می‌شده یا نمی‌شده، شیعه به معنای دقیق کدام چیز، ولی به هر حال با آن گرایشات شیعیانه‌ای که داشته باشند اینها یک کوچک‌ترین نقطة ضعفی داشته باشند پدرشان را در می‌آوردند، اینجور نبودند که به این راحتی‌ها از این علی بن محمد بن زبیر بگذرند. من حتی حدس می‌زنم اینکه خطیب بغدادی کلمة ثقة خالی، کان ثقةً به کار برده، یک مقداری خیلی پررنگش نکرده به خاطر اینکه یک نوع جنبه‌های شیعه‌گری بوده. خطیب نسبت به شیعه‌ها خیلی خاص است. تا جایی که می‌تواند نسبت به آنها کم می‌گذارد. فکر می‌کنم از عبارت‌های عامه هم توثیق علی بن محمد زبیر را می‌شود استفاده کرد.

مرحوم آقای خویی علی بن محمد بن زبیر را توثیق نمی‌کنند. در کتاب‌هایشان به روش دیگری علی بن محمد زبیر را خواستند توثیق کنند.

در کتاب‌های مختلف مرحوم آقای خویی. در چند جای کتاب‌های آقای خویی از یک روشی که در مقدمة معجم رجال آقای خویی به آن اشاره کردند یک نوع تعویض اسناد خواستند به وسیلة آن تعویض اسناد این طریق به علی بن حسن بن فضال را تصحیح کنند. در جلد اوّل معجم رجال یک عبارتی مرحوم آقای خویی دارد، آخر مقدمة چهارم. ایشان آنجا می‌فرمایند که اگر طریق شیخ. بل لو فرضنا أنّ طریق الشیخ الی کتاب ضعیف فی المشیخه و الفهرست و لکن طریق النجاشی الی ذلک الکتاب صحیح و شیخهما واحد حُکِمَ بصحة روایة الشیخ عن ذلک الکتاب ایضا اذ لا یحتمل ان یکون ما اخبره شخصاً واحد کالحسین بن عبیدالله الغضائری مثلاً للنجاشی مغایراً لما اخبره به الشیخ فاذا کان ما اخبرهما به واحداً و کان طریق النجاشی الیه صحیحاً حُکِمَ بصحة ما رواه الشیخ عن ذلک الکتاب لا محالة و یستکشف من تغایر الطریق انّ الکتاب الواحد رُوِیَ بطریقین قد ذکر الشیخ احدهما و ذکر الآخر.

ایشان می‌گوید حسین بن عبیدالله غضائری که استاد مشترک نجاشی و شیخ طوسی هست. اگر در نجاشی حسین بن عبیدالله کتاب کسی را نقل کرده باشد که طریق حسین بن عبیدالله معتبر باشد، همین حسین بن عبیدالله غضائری در فهرست شیخ هم کتاب آورده باشد ولی طریقش در فهرست، طریق صحیح نباشد. همان طریقی که در رجال نجاشی هست کافی است چون بعید است که حسین بن عبیدالله غضائری آن چیزی که برای نجاشی دارد خبر می‌دهد آن به شیخ خبر نداده باشد. پس بنابراین همان طریق نجاشی به آن کتاب در واقع طریق شیخ به آن کتاب هم هست ولی شیخ نخواسته همة طرقش را ذکر کند. چون اینها مقید نبودند که همة طرقی را داشتند نقل کنند. به خصوص مرحوم نجاشی چند جا ذکر می‌کند که من یک یا دو طریق بیشتر ذکر نمی‌کنم و الا من طریق‌های زیادی به افراد دارم. برای اینکه کتاب مفصل نشود بعضی از طرق را بیشتر ذکر نمی‌کنم. این ضابطه‌ای هست که اینجا ایشان ذکر کرده. با این ضابطه ایشان خواستند طریق علی بن حسن بن فضال را تصحیح کنند و این عبارتی هست که در دو جا از موسوعة آقای خویی توضیح کامل‌ترش آمده، آقای سبحانی الصوم فی شریعة الغرّا؟؟؟۳۶:۰۰ مثل اینکه برای آقای سبحانی است، آن هم آمده و عبارت‌هایش را می‌خوانم. ایشان می‌گوید الا انّ طریق النجاشی الیه صحیح و حیث ان شیخهما واحد و هو عبدالواحد بن عبدون که در موسوعه جلد ۲۴، صفحة ۱۵۲ اینجوری تعبیر کرده. در ۲۴ صفحة ۱۲۵ می‌گوید شیخهما واحد می‌گوید و هو عبدالواحد بن عبدوس. اینجوری تعبیر کرده.

آقای سبحانی در الصوم فی شریعة الغراء، جلد یک، صفحة ۱۹۶ می‌گوید و هو احمد بن محمد بن عُبدون که هر سه اینها غلط است. آنکه شیخ چیز هست احمد بن عبدالواحد هست المعروف بابن عُبدون یا عُبدون. و عبدالواحد بن عُبدون، عبدالواحد بن عُبدوس، احمد بن محمد بن عبدو اینها همه‌اش غلط هست.

مطلبش هم ناتمام است. طریق علی بن حسن بن فضال را بخوانم. این عبارت چرا اینجوری واقع شده در کلام مرحوم آقای خویی مایة تعجب هست. در ترجمة علی بن حسن بن فضال طریق احمد بن عَبدون یا احمد بن عبدالواحد در فهرست شیخ و رجال نجاشی طریقشان عین هم هست. علی بن محمد بن زبیر در هر دو طریق هست. چطوری ایشان خواستند تصریح کنند من نفهمیدم. حالا بیاورید در علی بن حسن بن فضال را ببینید. در علی بن حسن بن فضال. ایشان کتب علی بن حسن بن فضال را که ذکر می‌کند بعدش شروع می‌کند طریق را در نجاشی ذکر کردن. می‌گوید قرأ احمد بن حسین کتاب الصلاة و الزکاة و مناسک الحج و الصیام و الطلاق و النکاح و الزهد و الجنائز و المواعظ و الوصایا و الفرائض و المتعه و الرجال علی احمد بن عبدالواحد. احمد بن حسین، احمد بن حسین بین عبیدالله غضائری است، پسر آن حسین بن عبیدالله غضائری است. فی مدة سمعتها مع. قرائت چند جور بوده. گاهی اوقات شاگرد بر استاد قرائت می‌کرده، گاهی اوقات استاد بر شاگرد قرائت می‌کرده، گاهی اوقات یک نفر دیگر قرائت می‌کرده من می‌شنیدم. اینجا هم می‌گوید احمد بن عبدالواحد که استاد بود، احمد بن حسین بن عبیدالله غضائری قرائت می‌کرد من هم می‌شنیدم. بنابراین من دارم از استادم مطلبی را که رفیق ما قرائت می‌کرد می‌شنیدم. فی مدة سمعتها مع و قرأت أنا کتاب الصیام علی. آن کسی که قرائت می‌کرده معمولاً مهم‌ترین شاگرد بوده که آن خیلی کسی که قرائت می‌کرده مهم بوده. و قرأت انا کتاب الصیام علی فی مشهد العقیقة عن ابن الزبیر عن علی بن حسن. احمد بن عبدالواحد از ابن زبیر عن علی بن الحسن نقل می‌کند. این ابن زبیر همان علی بن محمد بن زبیر هست که در عبارت رجال نجاشی، به رجال شیخ تصریح می‌کند. می‌گوید اخبرنا بجمیع کتبه قرائةً علیه اکثرها و الباقی اجازةً احمد بن عَبدون (عُبدون) عن علی بن محمد بن زبیر سماعاً و اجازةً عن علی بن حسن بن فضال.

این علی بن محمد بن زبیر همین ابن زبیر هست که اینجا هست. چطور شد طریق نجاشی صحیح است، بله نجاشی یک طریق دیگر دارد، ولی آن طریق دیگر که صحیح هست استاد شیخ نیست در آن. اخبرنا محمد بن جعفر فی آخرین عن احمد بن محمد بن سعید عن علی بن سعید بکتبه. این طریق را آقای خویی تصریح می‌کنند. اخبرنا محمد بن جعفر را چون آقای خویی مشایخ نجاشی را ثقه می‌دانند محمد بن جعفر مؤدب هست آن را توثیق می‌کنند. عن احمد بن محمد بن سعید ابن عقدة معروف است، آن هم بحثی نیست. عن علی بن حسن. ولی محمد بن جعفر مؤدب شیخ شیخ طوسی نیست. این چطوری اینها را به همدیگر متصل کرده من نفهمیدم. آن طریق فهرست شیخ و طریق رجال نجاشی که از طریق احمد بن عبدالواحد است هیچ فرقی ندارند. فقط مرحوم شیخ طوسی احمد بن عبدون تعبیر کرده، مرحوم نجاشی احمد بن عبدالواحد تعبیر کرده. هر دو یک نفر هستند. یک نفر بودنش مشخص است. اینکه آن شیخ واحدی که هست طریقش اگر ابن زبیر اشکال داشته باشد، هر دو اشکال دارد. اگر اشکال نداشته باشد هیچکدام اشکال ندارد. این بحث تطبیقی‌اش. بحث کبروی‌اش هم ناتمام است.

این مطلبی که ایشان تصور کردند که چون طریق نجاشی صحیح است، پس طریق شیخ طوسی هم تصحیح می‌شود آن هم ناتمام است. تفصیلش در جای دیگر. این طرقی که آقایان ذکر می‌کنند این طرق معنایش این نیست که در هر طریقی یک نسخة خاصی را نجاشی در اختیار شاگرد قرار داده باشد. یک اجازه‌های عامی هم هست که اجازة عام می‌دهند. این اجازة عام را ممکن است به نجاشی احمد بن عبدالواحد یک طریقش را گفته باشد، به شیخ طوسی یک طریق دیگرش را گفته باشد. اگر ما این طرق را برایش موضوعیت قائل باشیم، بگوییم اینها مهم است. ما که می‌گوییم اینها طرق تشریفاتی مهم نیست. اصلاً اینها ارزشی ندارد و نیازی به این طرق نیست. آن هیچی روی مبنای ما مطلب واضح است. ولی اگر کسی این طرق را برایش ارزش قائل باشد. بگوید خود این طرق مهم است، ما باید ولو یک طریق اجازه‌ای داشته باشیم، به چه دلیل اجازه‌ای که نجاشی به احمد بن عبدالواحد به نجاشی داده، همان اجازه را هم به شیخ طوسی داده باشد. چه دلیلی داریم که آن از یک طریقش به نجاشی اجازه داده، از طریق دیگر به شیخ طوسی اجازه داده، چه وجهی دارد که بگوییم اینها مجاز. اصل قضیه این است که این طرق تشریفات است به درد نمی‌خورد. به درد نمی‌خورد یعنی در اعتبار روایت و صحت روایت و نسبت روایت به آن صاحب کتاب این طرق دخل ندارد. و الا خودش فی نفسه ارزش دارد. ولی در اینکه علی بن حسن بن فضال این روایت خاص را نقل کرده این طرق هیچ گونه نقشی ندارد. شبیه همان اجازة دفترچه‌ای است که مرحوم شرف الدین به افراد می‌دهند. یک دفترچه دارند پر می‌کنند و به افراد می‌دهند. حالا اگر کسی که این دفترچه را دارد نسبت به کافی یک چیز جدید پیدا می‌کند. نسخه‌های کافی برایش معتبرتر می‌شود این دفترچه را داشته باشد یا دفترچه را نداشته باشد، نقشی ندارد. فی نفسه خودش یک تشریفات خوبی هست.

یک کسی می‌گفت به یکی از مشایخ صوفی گفتم که این خرقه و این چیزهایی که شما چیز می‌کنید این خرقه دخلی هم دارد؟ گفت مثل اجازة شما آخوندها. یعنی همچنان که آن اجازه تشریفاتی است این خرقه هم تشریفاتی است. نفسش عیب ندارد، نمی‌خواهم بگویم تشریفات بدی است. گاهی اوقات در عروسی که زن و شوهر می‌خواهند باید داماد عسل بکند در دهن عروس قرار بدهد. این اشکالی هم ندارد بد هم نیست یک تشریفاتی هست که در جای خودش باعث شیرینی زندگی می‌شود ولی بحث این نیست. اینها در حلیت و حرمت نقش ندارد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

شاگرد: قرأت انا کتاب الصیام علی فی مشهد العتیفة علی الموصوبه دقیقا یعنی چی؟

استاد: یعنی من خودم که نجاشی باشد بر احمد بن عبدالواحد کتاب الصیام را فقط خواندم

شاگرد: عن ابن زبیر یعنی چی؟

استاد: کتاب را که می‌خواندم احمد بن عبدالواحد آن را. آن طریق احمد بن حسین عن ابن زبیر ادامة هر دو هست. یعنی احمد بن حسین، روایت را که قرائت می‌کرد و من که قرائت می‌کردم هر از ابن زبیر عن علی بن حسن هست.

شاگرد: فلم اسمعناک شیئا یک کم تضعیف در آن نخورده؟

استاد: یک جهتش این است که چون پیرمرد بود احساس کردم که نقل خوب نمی‌فهمد ممکن است این باشد. ممکن این باشد الآن دیگر چیز نداشت. یک جور دیگر چون پیرمرد بود او حاضر نبود، او توان نداشت. اگر مطلب دوم باشد یعنی آدم ثقه‌ای بوده. اگر پیرمرد بود تأمل می‌کردم. به وثاقت اسحاق بن حسن بن بکران کار ندارم. اسحاق بن حسن بن بکران به نظرم تضعیف کرده بعد این حرف را زده. با توجه به تضعیف ممکن است ناظر به همین جهت باشد. ضعیف فی مذهبه، تضعیف مذهب است نه تضعیف حدیثی. منافاتی ندارد که ایشان از جهت ضعیف فی مذهبه یک نوع کأن در حدیث ضعیف نبوده. حالا که داریم این عبارت را معنا می‌کنیم این ضعیف فی مذهبه یعنی او را ثقه می‌دانسته در حدیث و نقل حدیث ولی با این حال چرا ازش چیز نکرده، چون پیرمرد بوده حال نداشته سماع کند.

احتمال اینکه مراد چیز باشد که می‌خواهد بگوید چون پیر بود حال نداشت.

[پایان]